



نقد و بررسی کتاب

## تجدّد ادبی در دورهٔ مشروطه



تجدّد ادبی در دورهٔ مشروطه

دکتر یعقوب آژند

انتشارات مؤسسهٔ تحقیقات و توسعهٔ علوم انسانی، چاپ اول، ۱۳۸۵.

جلسهٔ نقد و بررسی کتاب «تجدّد ادبی در دورهٔ مشروطه»

تألیف آقای دکتر یعقوب آژند به همت «کتاب‌ماه ادبیات»، روز ۸۶/۴/۱۸ با حضور استادان، آقای دکتر سیدجعفر حمیدی، آقای دکتر احمد خاتمی و آقای سیدمصطفی تقوی و با اجرای آقای بهمن خلیفه برگزار شد که متن ویراستهٔ مباحث مطرح شده در آن جلسه از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد. قرار بود این جلسه با حضور مؤلف محترم جناب آقای دکتر یعقوب آژند برگزار شود اما متأسفانه ایشان امکان حضور نیافتند و شرکت کنندگان در جلسه از نظرات و پاسخ‌های جناب آژند بی‌بهره ماندند. بدیهی است حق دفاع برای مؤلف گرامی محفوظ است و کتاب ماه ادبیات آمادگی دارد پاسخ ایشان را در شماره آینده منتشر نماید.

**حمیدی:** بسم‌الله الرحمن الرحیم، خیلی خوشوقتم که در حضور عزیزانی که با شوق و علاقه به اینجا تشریف آورده‌اند هستم. این کتاب، کتاب «تجدّد ادبی در دورهٔ مشروطه» است که توسط مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی در سال ۸۵ منتشر شده که با متن و تصویر و فهرست اعلام ۵۳۶ صفحه است. قسمت اول کتاب یک مقدمه است و بعد شروع کار با آغاز تاریخ مشروطیت است. در اینجا لازم است اشاره‌ای به مقدمه کتاب داشته باشیم، ایشان در این کتاب مقدمه بسیار متواضعانه‌ای نوشته‌اند و نثر زیبایی به کار برده‌اند که این نثر بسیار جدید است و من همین‌طور که کتاب را دنبال می‌کردم انتظار داشتم همین

نثری که در مقدمه وجود دارد در متن هم ادامه داشته باشد. این نثر زیبا که در مقدمه کتاب دیده می‌شود، متأسفانه در قسمت دوم کتاب دیده نمی‌شود. ایشان کتاب را به چند بخش بسیار منظم تقسیم کرده‌اند و هر قسمت را به عنوان یک پاره در نظر گرفته‌اند.

در پاره دوم چنین نیست و در پاره سوم به بعد دوباره نثر برمی‌گردد به همان نثر مقدمه، یعنی زیبایی اولیهٔ خودش را دوباره به دست می‌آورد.

ما همیشه در کلاس‌ها و در جلسات پایان‌نامه‌های دانشجویی تأکید و اصرار داریم که اولاً نثری که می‌نویسند بسیار زیبا باشد، دوم این‌که تمام قواعد نثر و آیین نگارش در آن رعایت شود. شما می‌دانید که ما در دستور زبان فارسی، افعال سه‌گانه داریم؛ گذشته و حال و آینده. بعضی از دانشجویان می‌آیند فعل آینده را برای زمان گذشته به کار می‌برند و این به نظر من یک عیب است، مثلاً می‌نویسند: «ناصرالدین شاه در این تاریخ تاج‌گذاری می‌کند و یا امروز به خراسان می‌رود و فردا این کار را می‌کند و...» اما



من خیلی خوشحالم که ایشان چنین کاری کرده‌اند. خوب البته این افراد از نظر سیاسی یا ایدئولوژیک موارد قابل بحث و ایرادی هم داشته‌اند ولی همیشه با بدنامی از میرزا ملکم‌خان اسم برده می‌شود که این درست نیست. ایشان آمده و در کتابشان نام این نویسندگان را غبار روبی کرده است و این برای دکتر آژند هم پاداش دنیایی دارد و هم پاداش آخرتی. به هر حال نثر کتاب خیلی جاندار و زیباست. واژه‌های جدید به کار گرفته‌اند. البته من تصمیم دارم بیشتر درباره بخش شعر این کتاب صحبت کنم که ان شاء الله در بخش بعدی صحبت‌هایم در مورد آن صحبتی خواهم داشت. البته ناگفته نماند که بعضی واژه‌هایی که آقای دکتر آژند در این کتاب به کار برده‌اند ممکن است برای خواننده نامأنوس باشد که من پیشنهاد می‌کنم در چاپ بعدی این واژه‌ها را بردارند. تمام واژه‌ها را هم نوشته‌ام، البته بعضی از اصطلاحاتی که به کار برده‌اند واقعاً جالب است، اصطلاحاتی که در بین مردم وجود دارد و بایستی ضبط می‌شد، مثلاً «پا به قبله کردن» در صفحه ۹۶ یعنی از بین بردن، یا «عشوگری و دلبری کلمات»، یا «پا سبک کردن» همچنین «زیر پا نعل کردن»، مثلاً فلانی را زیر پا نعل کردند، یا «انسان من حیث انسان» یا «فضای کدر و سربی» یا «دلخمودگی». این اصطلاحاتی که دکتر آژند به کار برده‌اند، خیلی جالب است.

غلط‌های چاپی هم وجود دارد که البته این غلط‌ها در حال حاضر مربوط به بحث ما نیست.

اما در خصوص تقسیم‌بندی‌هایی که آقای دکتر آژند در این کتاب کرده‌اند؛ با تجددگرایی و نوگرایی شروع کرده‌اند و

باید توجه داشت که ناصرالدین شاه هم‌اکنون نیست که این کار را انجام بدهد یا ندهد، این مربوط به گذشته است، بنابراین فعل را به صورت گذشته باید به کار ببریم و در این کتاب آقای دکتر آژند طبق همین روش نوشته‌اند که عدم رعایت اصول کاربردی افعال از نظر زمان موجب شده واقعاً ارزش متن و نثر پایین آورده شود ولی در عین حال کتاب بسیار منسجم و زیبا است، نظم منطقی کتاب بی‌نهایت جالب است. البته درست است که ما قبلاً کسانی داشته‌ایم که در این مورد کار کرده‌اند، خود آقای دکتر آژند قبلاً در مورد ادبیات معاصر ایران مطالب مفصلی چاپ کرده‌اند مثل «ادبیات نوین ایران» و ... و دیگران هم در این باره کتاب‌ها و مقالاتی نوشته‌اند ولی این نظمی که آقای دکتر آژند در این کتاب به کار برده‌اند نمونه است. یعنی تجدد ادبی را از اولین روز مشروطه شروع کرده تا آخرین روز که می‌رسد به نیمی؛ هم در شعر و هم در نثر و داستان‌نویسی و نمایش و تصنیف، اینها خیلی مهم است. یک کار خیلی خوبی که آقای دکتر آژند انجام داده‌اند این است که چند نفر از منتقدان بزرگ ما را که متأسفانه اسمشان بر سر زبان‌ها نیست و ما با چوب بی‌انصافی این منتقدان را می‌رانیم، از این منتقدان تعریف کرده است و اسمشان را زنده کرده است؛ مثل طالبوف، آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، میرزا آقاخان کرمانی.

اینها متأسفانه هنوز در کشور ما شناخته شده نیستند و اگر هم شناخته شده باشند جز چوب تکفیر دنبال اینها نیست ولی اینها آنقدر درباره نثر فارسی و شعر فارسی سخن گفته و حرف زده‌اند که شاید تا امروز هم حرف‌هایشان تازه و نو باشد. دکتر آژند آمده چهره اینها را از زیر غبار محرومیت و غربت بیرون آورده است.

## تقوی:

اگر در ارکان شکل‌گیری و شکل‌دهی جامعه توازن برقرار نباشد و به طور خاص در یکی از سه رکن سیاست، اقتصاد و فرهنگ، توازن مورد نیاز وجود نداشته باشد و در یکی از اینها به هر دلیل تحوّل ایجاد بشود، این تحوّل خواه‌ناخواه همانند قانون ظروف مرتبط، به دیگر عرصه‌ها تسری می‌یابد و در آنها تحوّل ایجاد خواهد کرد

مجموع، بر ساختار مسائل اجتماعی، به گونه‌ای، قانون ظروف مرتبطه حاکم است. به این معنا که اگر در ارکان شکل‌گیری و شکل‌دهی جامعه توازن برقرار نباشد و به طور خاص در یکی از سه رکن سیاست، اقتصاد و فرهنگ، توازن مورد نیاز وجود نداشته باشد و در یکی از اینها به هر دلیل تحوّل ایجاد بشود، این تحوّل خواه‌ناخواه همانند قانون ظروف مرتبط، به دیگر عرصه‌ها تسری می‌یابد و در آنها تحوّل ایجاد خواهد کرد. از منظر جامعه‌شناختی و یا تجربیات تاریخی هم ضرورتاً این طور نیست که براساس یک الگوی مارکسیستی فکر کنیم که تحولات حتماً از ابزار تولید و عرصه اقتصاد شروع می‌شود و آن وقت خود را بر عرصه سیاست و فرهنگ تحمیل می‌کند، و یا حتماً تحوّل از عرصه فرهنگ شروع می‌شود و الزاماً به عرصه‌های دیگر تسری می‌شود و... در جوامع مختلف بر اساس بافت اجتماعی متفاوت و پیشینه تاریخی متفاوت ممکن است هر کدام از این سه رکن باعث تحوّل شود و ارکان دیگر را متأثر کند. در دوره قاجار نیز به تدریج و شاید بتوان گفت - به طوری واضح‌تر و عمومی‌تر - از دوره جنگ‌های ایران و روس در دوره فتحعلی‌شاه، ایران به فاصله خودش و دنیای جدید و قوف بیشتری پیدا کرد. قطعاً قبل از آن دوره هم معدود نخبگان و خواصی بودند که نسبت به فاصله بین ما و جهان دیگری که در بخش دیگری از این دنیا دارد شکل می‌گیرد واقف بودند، اما به هر حال این هنوز به یک نیاز اجتماعی و یک ضرورت عمومی تبدیل نشده بود؛ آنچه باعث شد این موضوع به یک ضرورت تبدیل و برای همه ملموس بشود، جنگ‌های ایران و روس بود که در یک رویارویی فیزیکی و علنی، جامعه ایرانی به طور عام متوجه فاصله خودش با دنیای جدید شد. بنابراین، این موضوع نخستین اثرش را در عرصه فرهنگ بر جای گذاشت. ما با یک رویکرد نظری به سراغ فاصله‌مان با دنیای غرب رفتیم و در نتیجه واکنش‌های متفاوتی را هم از خودمان نشان دادیم. در جامعه ما در قبال این فاصله رویکردهای متفاوتی وجود داشت.

برخی‌ها بر نفی مطلق این فاصله و برخی هم بر اقتباس و اندماج مطلق در این شرایط و برخی هم براساس یک اقتباس ناقده، سازمان فکری خودشان را برای جامعه سامان دادند. نحله‌های فکری مختلف جامعه ما از آن تاریخ به بعد بر این مبانی شکل گرفت. این عوامل باعث شد که به کلی آن توازن سنتی

از دانشمندان متجدد و تجدّدخواه و ترقی‌طلب و ترقی‌خواه اسم برده‌اند و بعد آمده‌اند آن انقلاب ادبی قرن سیزدهم در ایران را با انقلاب علمی و رنسانس در اروپا مقایسه کرده‌اند و تفاوتی را که بین این دو حرکت است، توضیح داده‌اند. یعنی حرکت ادبی و اجتماعی ایران قرن سیزدهم و بعد مشروطیت را با رنسانسی که در اروپا و انقلاب صنعتی آنجا به وجود آمد، مقایسه کرده‌اند و فرموده‌اند که اروپا آن انقلاب را گرفت و از آن بهره‌برداری کرد و آن را دستمایه پیشرفت ساخت و جلو افتاد و شد اروپای صنعتی، اروپای ادبی، اروپای علمی و... و ما فقط به همان کارستان استادان قدیمی‌مان دل‌خوش کردیم و حداکثر چه به وجود آمد: شعر دوره قاجار؛ یعنی جا پای سعدی و حافظ و ... گذاشتیم و در همان رمز و رازها ماندیم، در حالی که اروپایی‌ها آمدند راز و رمزها را گذاشتند کنار.

من این نقل‌قول را از جانب آقای دکتر آژند می‌کنم، از خودم نیست. ایشان می‌فرمایند: اروپاییان آمدند دنیای باقی را گذاشتند کنار و به دنیای رونده توجه کردند و ما در دنیای باقی، باقی ماندیم و به روندگی توجه نکردیم و روی همین اصل است که ادبیات ما در پاره‌ای موارد در جا زده است.

**خلیفه:** جناب آقای دکتر حمیدی اشاره کردند به مسئله ارتباط بین انقلابی که در اروپا به وجود آمد به نام رنسانس و مقارنتش با آن تحولات فکری که از دوره قاجار می‌بایست به دوره مشروطه بینجامد. اما این طور که از کلام آقای دکتر آژند استنباط می‌شود، این تحوّل فکری که در ایران به وجود آمده و به تحوّل مضمون در ادبیات انجامیده در پی آن تحولات انسان اروپایی است، چون تعبیری هم که به کار می‌برند انسان به معنای کلی است که منظورشان انسان اروپایی است. از جناب استاد تقوی خواهش می‌کنم بیان کنند که با توجه به تحولاتی که در دوره مشروطه بوده، این تحوّل که از دوره قاجار به دوره مشروطه انجامید، در عمل چقدر با انقلاب رنسانس در اروپا ارتباط پیدا می‌کند؟

**تقوی:** بسم‌الله الرحمن الرحیم. من هم مثل دیگر دوستان خیلی خوشحال می‌شدم که جناب دکتر آژند تشریف می‌داشتند تا در یک تعامل زنده‌تری مطالب را به جای مطلوب‌تری برسانیم. منظری که آقای دکتر حمیدی از آن وارد بحث شدند، بیشتر ادبیات به معنی اختصاصی آن است ولی من فکر می‌کنم، در



دنیا و مفهوم تجدد در جامعه ما وجود نداشت و همین چندگانگی برداشت و اقتباس هم در نهضت مشروطیت خودش را نشان داد و هم در بحران آفرینی‌های پس از پیروزی آن. این را به این دلیل عرض می‌کنم که این مسئله در تکرر رویکردهای ادبی ما هم جلوه خاص خودش را پیدا می‌کند. بنابراین به باور من تا ما یک تعریف درستی از تجدد (به طور عام) و نهضت مشروطیت که باعث شد این تحولات در ادبیات و فرهنگ ما هم در پی آن حادث بشود، نداشته باشیم، تعریف روشنی از تجدد ادبی هم نخواهیم داشت و همین آشفتگی، در تحلیل ما از تجدد ادبی هم جلوه و بروز خواهد کرد.

بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که در نهایت باید تکلیف ما با خود مقوله مشروطیت و تجدد به لحاظ نظری و علمی روشن بشود تا آن وقت بتوان از تجلی‌اش در دیگر عرصه‌ها تبیین عالمانه‌تر و شفاف‌تری کرد. البته مجال نیست که این مقوله در اینجا به صورتی عالمانه شکافته شود و بضاعت اندک ما هم اجازه بیشتری نخواهد داد، اما به اجمال باید گفت، بین مشروطه‌ای که در سال ۱۲۸۵ ه. ش که در صحنه واقع و در عالم عین، برای مهار نظام سیاسی و قانونمند کردن اداره امور رخ داد با آنچه در عرصه نظر و ادب در حوزه فرهنگ ما ظهور و بروز داشت، یک فاصله‌ای وجود دارد. یعنی این‌طور نیست که عرصه ادب و هنر ما به طور دقیق بازتاب صحنه عینی جامعه ما باشد. چیزی فراتر و اضافه‌تر از جهانی متعارض با مقتضیات آن داشت. آن وقت اگر این اجمال را مورد توجه قرار دهیم، به یکی از کاستی‌هایی می‌رسیم که به باور بنده در این کتاب، ما با آن روبه‌رو خواهیم بود؛ یعنی به‌رغم مقدمه موجز و کامل و خوب آقای دکتر آژند (به عنوان پیش درآمد بحث مشروطه و تجدد) برای فهم بقیه پاره‌های کتاب، درمی‌یابیم که تبیین ایشان در این مقدمه هم چیزی نیست جز روایت رایج غرب گرایانه از مشروطه و تجدد و طبیعی است که چنین روایتی نمی‌تواند تکلیف خواننده را با مقوله‌های یاد شده روشن کند، همان‌گونه که در صد سال گذشته از عهده چنین کاری برنیامد. به باور بنده تکلیف مقوله مشروطه و تجدد در این پیش درآمد روشن نشده و به همین مناسبت و دلیل، این موضوع تأثیر خودش را در تبیین و به عبارت بهتر توصیفی که ایشان از تحولات ادبی در این عرصه داشتند نیز خودش را متجلی می‌کند. من دیگر بیش

که در دهه‌های قبل بین عرصه فرهنگ و نظام سیاسی و سازمان اقتصادی - معیشتی خود بسنده کشور وجود داشت، به هم بخورد. در این به هم خوردگی، خود به خود عرصه سیاست هم به چالش کشانده می‌شد. محصول این تعامل بین این یکی دو عرصه - که در نهایت در عرصه سیاست و سیاست خارجی و نیز اقتصاد هم خودش را نشان می‌داد - در کش و قوس‌های گوناگون جامعه، در مسائلی مانند واکنش مردم به قرارداد روتر یا در نهضت تنباکو خودش را نشان داد. در آنجا بود که مفهوم «مردم» به گونه‌ای برای نخستین بار، با توجه به مشارکت سیاسی‌اش، معنا پیدا کرد و راه برای ورود این مفهوم در ادبیات ما بازتر شد. در پیامد آن، حادثه نهضت مشروطیت بود که اصولاً با محوریت مردم و نخستین حرکت مردمی مسالمت‌آمیزی بود که برای به چالش کشاندن ساختار سیاسی جامعه ما شکل گرفت. می‌خواستم از این مقدمه چنین نتیجه بگیرم که در مجموع، خود مشروطیت محصول یک چنین تحولی در عرصه فرهنگ و رویکردهای متفاوت جامعه ما به این عرصه و به چالش کشاندن نظام سیاسی کشور بود. خوب، طبیعی است که در تلنگری که جامعه ما خورد و تحول را در عرصه فرهنگ آغاز کرد، از دنیای جدید بهره گرفته باشد. اما در مجموع از آنجایی که واکنش ما به این دنیای جدید، متفاوت بود. همین تفاوت تلقی‌ها هم در روند عملی نهضت مشروطیت خودش را متجلی کرد. هم پیروزی مشروطه و هم بحران‌ها و واگرایی‌هایی که جامعه ما در بعد از پیروزی نهضت مشروطه گرفتار آنها شد، ریشه در همین تفاوت تلقی‌هایی داشت که مردم ما از دنیای جدید داشتند. یعنی یک تلقی یکنواخت و یکدستی از

از این مصدع نمی‌شوم تا بخش بعدی صحبتیم.

**خلیفه:** جناب آقای دکتر خاتمی، خواهش می‌کنم اگر جنابعالی نکاتی راجع به بحث تجدّد و مفهوم آن و همچنین درباره روش بحث در این کتاب یا مسائل مربوط به زبان و نگارش آن دارید، بفرمایید.

**خاتمی:** کتاب همان‌طور که استادان اشاره فرمودند در حوزه تحقیقات ادبی مربوط به دوره مشروطه پدیده بسیار مبارکی است. یعنی ضرورت تألیف کتاب بر کسی پوشیده نیست، ما نیازمندیم دوره مشروطه را با همه شهرتی که پیدا کرده و با همه بحث‌هایی که درباره‌اش می‌شود، بیشتر بکاویم؛ هم از منظر تاریخی، هم از منظر سیاسی و هم از منظر ادبی، یکی از مقاطع مبهم تاریخ ایران به حساب می‌آید و به هر حال همان‌طور که آقای تقوی هم اشاره فرمودند واقعاً ما هنوز تکلیفمان با خود مشروطه، هم به معنای تاریخی و جایگاه تاریخی - سیاسی‌اش و هم با ادبیاتش، معلوم و مشخص نیست، بنابراین هر چه در این زمینه کار شود، به نظرم شایسته است و باید استقبال کرد. توقعی هم که از کارهای تازه انتشار یافته داریم، این است که حرف‌ها خیلی جدی‌تر و توأم با نوآوری باشد و مقدمه آقای دکتر آژند هم همین نوید را به خواننده می‌دهد که ایشان سعی کرده‌اند از منابع نو و کهن استفاده کنند و آنهایی را که حرف نویی دارند، بیشتر مورد توجه قرار دهند و به هر حال بعد اضافه فرموده‌اند که می‌خواهند با یک زاویه خاص دیگر به موضوع نگاه کنند اما این که چقدر موفق بوده‌اند، باید در بحث‌های بعدی مطرح شود. کتابی که درباره‌اش صحبت می‌کنیم همان‌طور که آقای دکتر حمیدی اشاره فرمودند کتابی است بسیار منظم و مدون، ورود و خروجش در مباحث نیز، علمی و خوب است و توجهی داشته است به ابعاد مختلفی که به هر حال در حوزه ادبیات مشروطه قابل بحث است. یعنی یک نگاه چند جانبه به قضایا دارد. اعم از موضوعات تاریخی، سیاسی، ادبی و نیز مسائل اجتماعی و ... یک لطف دیگر کتاب هم آن است که تصویر هم دارد و ممکن است جاذبه‌های خواندن را برای دانشجویان بیشتر کند، به هر حال ایشان تصاویری را که در کتاب‌های دیگر ممکن است به راحتی قابل دست یافتن نباشد، جمع‌آوری کرده‌اند که این هم برای کتاب یک مزیت است. معتقدم کیفیت چاپ و همچنین آرایش کتاب هم از مزایای کتاب است که باید به آن توجه کرد.

بنده اشکالاتی کلی به کتاب دارم که می‌خواهم بیان کنم و این اشکالات کلی را بعضاً آقایان نیز فرمودند.

نکته مهمی که در کتاب هست و آقای دکتر آژند به آن نپرداخته‌اند و به اجمال از آن گذشته‌اند، همین بحث تجدّد است. یعنی ما واقعاً با اصطلاح تجدّد گرفتاری داریم. ما چه چیزی را تجدّد ادبی بدانیم؟ شکستن قالب و هنجارگریزی را؟ مثلاً نگاه به اجتماعیات و سیاسیات را تجدّد ادبی بدانیم یا این که تجدّد ادبی را در نوآوری‌های ادبی یا ...؟ بنابراین یکی از مشکل‌ترین مسائلی که برای خواننده کتاب در آغاز مطالعه پیش می‌آید این است که به هر حال مقصود از این عنوان (تجدّد ادبی در دوره مشروطه) چیست؟

اتفاقاً این نکته را که اشاره فرموده‌اند به جای خود، در مقدمه کتاب هم فرموده‌اند تجدّد چیزی است که همه متوجه آن هستند. اتفاقاً من می‌خواهم بگویم که این‌طور نیست، همه یک برداشت‌های شخصی از تجدّد دارند، یعنی اگر در همین جمع ما بحث تجدّد را مطرح کنیم، هر کس ممکن است یک تعریفی از تجدّد ارائه بدهد، در حالی که این تعریف بالاخره باید محدود به حدی شود و یک شاکله‌ای در ذهن ایجاد کند که خواننده با آن، قضیه را تعریف کند. این که خواننده را احاله کنیم به این که تجدّد را در خود متن متوجه بشود، به نظرم چندان درست نیست. علاوه بر این نکته‌ای که اشاره شد، به نظرم اصطلاحات دیگری را هم جناب آقای دکتر آژند در کتاب به کار گرفته‌اند که این اصطلاحات نیاز به یک توضیح و تعریف دارد. به خصوص وقتی که از آنها برداشت‌های خاصی می‌شود. بنابراین پیشنهادم این است که در مقدمه کتاب یک بحث تعریف هم جایگزین کنند و جایی را در چاپ‌های بعدی به این قضیه اختصاص دهند که منظور من از این اصطلاح این است، از این یکی نیز این و ... آقای دکتر آژند در مقدمه کتاب اشاره کرده‌اند که من گاهی اوقات ذوقی عمل کرده‌ام مثلاً «نیشخند» یا «ریشخند» یا طنز به کار برده‌ام... اما این موضوع در یک کار علمی به نظرم چندان جایگاهی ندارد.

البته من بیشتر از منظر روش‌شناسی و بحث‌های ادبی به موضوع نگاه می‌کنم، چون مطمئن بودم جناب آقای تقوی راجع به مباحث تاریخی بحث خواهند فرمود، استاد حمیدی هم که جامعند

## خاتمی:

دوره مشروطه از منظر ادبی، یکی از مقاطع مبهم تاریخ ایران به حساب می‌آید و ما هنوز تکلیفمان با خود مشروطه، هم به معنای تاریخی و جایگاه تاریخی - سیاسی‌اش و هم با ادبیاتش، معلوم و مشخص نیست

نظر»، «قراچ متخیلانۀ کودکانه» با آن سبک و سیاقی که آقای دکتر آژند شروع کرده‌اند سازگار نیست، یعنی توقع این است که شما بالاخره می‌خواهید یک نثر روان و یکدست بنویسید (اگر چه من راجع به نثر آقای دکتر آژند با دکتر حمیدی خیلی اتفاق نظر ندارم) آقای دکتر حمیدی دید شاعرانه نسبت به قضیه دارند ولی من معتقدم ضمن این که این نثر نوآوری‌هایی دارد، نثر شسته رفته‌ای نیست و من اگر وقت پیدا کنم، بعضی از قسمت‌ها را عرض خواهم کرد. اشکال دیگر این که ترکیباتی را هم خود ایشان ساخته‌اند که این ترکیبات خودساخته هم گاهی اوقات خالی از لطف‌اند. اگرچه گاهی لطیف است و به دل می‌نشیند، اما برای نمونه شما ببینید: «نویت» را در معنای «تازگی» به کار برده‌اند. «انباریدن» به معنای جمع کردن. این کلمه هم از نظر ساختار و هم از نظر لفظ و هم از نظر آهنگ و معنی به دل نمی‌نشیند. دست کم به دل من ننشسته است؛ و ممکن است خوانندگان دیگر بپذیرند. همچنین است: «پیشا مشروطیت» (به معنای قبل از مشروطه) و «در خوریت» و واژه‌هایی از این دست که ساخت و بافتش اگر غلط هم نباشد، (که بعضی از آنها به نظرم غلط است) زیبا هم نیست، بالاخره ما در واژه‌سازی باید نکاتی را رعایت کنیم، یکی این که آهنگ کلمه زیبا باشد. مثلاً «پیشا مشروطیت» یک نوع تنافر حروف در آن هست، حتی اگر معتقد باشیم که زیاد هم غلط نیست.

و یا «چهره‌مند» به معنی صاحب چهره؛ خوب، دوستانی که در حوزه‌های زبان‌شناسی کار کرده‌اند چه نظری در این باره دارند؟ یا مثلاً کلمه «نظروری» را وقتی به کار می‌بریم، این یک بار منفی را به ذهن می‌رساند، در حالی که ایشان به معنای مثبت به کار برده‌اند که لازم است تجدید نظری در این قسمت بکنند.

نکته دیگر این شیوه نگارش مقدمه مؤلف منهای بحث نثر و... که بحث دیگری است - خواننده را نسبت به کتاب بی‌اعتماد می‌کند. ما گاهی شکسته نفسی داریم که آقای دکتر حمیدی به «تواضع» از آن یاد کردند و خیلی خوب است. به هر حال قطعاً تواضع علمی یک دانشمند و نویسنده‌ای مثل آقای دکتر آژند اقتضا می‌کند که قلم را به سمت نوعی خضوع و خشوع بکشاند اما این خضوع و خشوع غیر از این است که به اینجا بینجامد که بالاخره مطالب این کتاب را بپذیریم یا نه؟! ایشان گاهی اوقات

و به مباحث تاریخی، سیاسی، و ادبی اشاره خواهند کرد، به هر روی، یک اشکال دیگر در کتاب این است که کار یکدست نیست. اگر چه بیشتر گفتیم که کتاب روشمند، خیلی مدون و بسیار منظم جلو رفته است، اما باز گاهی اوقات در حوزه روش لغزش‌هایی دارد. مثلاً شیوه نگارش عناوین افراد؛ که غالباً با نام و نام خانوادگی آورده شده، گاه رعایت نمی‌شود، می‌نویسد: «صنعتی‌زاده کرمانی، عبدالحسین» در حالی که در بقیه موارد می‌نویسد: «حسن بدیع»، «محمدباقر خسروی» و ... اینها اشکالات مهمی نیست، ولی با توجه به دقتی که در آقای دکتر آژند سراغ داریم، نمی‌توانیم منتظر چنین اتفاقاتی باشیم. این ناهماهنگی در روش، در فهرست منابع هم متأسفانه اتفاق افتاده است. آنجا هم مثلاً «حسین واعظ کاشفی» آمده در حالی که در بقیه موارد نام خانوادگی را ابتدا ذکر کرده است. ارجاعات در متن هم این مشکل را دارد. مثلاً در جایی گفته «ملک‌الشعرا بهار» و وقتی خواسته منبع را معرفی کند پراتز را باز کرده و نوشته (۱۳۷۰، ص ۱۳۲) و دیگر نام مؤلف را ذکر نکرده، ولی این را در همه جا یکدست رعایت نکرده است. گاهی اوقات نام مؤلف را ذکر کرده و سال تألیف کتاب را هم داده است که این موارد را در چاپ‌های بعدی ان‌شاءالله اصلاح خواهند فرمود.

یک اشکال دیگری که در کتاب به نظرم می‌رسد این است که نثر کتاب از نظر حساسیت نسبت به واژگان عربی و فارسی و... یکدست نیست. بالاخره هر نویسنده‌ای به یک شکلی با این موضوع برخورد می‌کند؛ یکی حالت اعتدال دارد، اعتدالش هم به این صورت است که واژه‌های فارسی و عربی را با هم و هر کجا که مصلحت بدانند به کار می‌برد که این خودش یک سبکی است، بعضی‌ها اصرار دارند که اصلاً عربی به کار نبرند و یگراست می‌روند سراغ واژگان فارسی یا کمتر از عربی بهره می‌برند، عده‌ای دیگر عربی‌شان یک کمی بهتر است، می‌روند سراغ استفاده از لغات و اصطلاحات عربی، اما تکلیف ما در این کتاب روشن نیست؛ گاهی اوقات اصطلاحاتی را خود ساخته‌اند یعنی خودشان یک واژه‌ای درست کرده‌اند که من ندیده و یا در جایی نشنیده‌ام و در عین حال یک جا هم کلماتی عربی به کار برده‌اند که باز آنها هم به همان میزان غریب و دور از ذهن هستند که آن کلمات فارسی. مثلاً اصطلاحاتی چون: «مطمح



بخش نقد، تنها به نقد در نشریات پرداخته‌اند. یعنی نقد را فقط از منظر مطبوعات نگاه کرده‌اند، در حالی که پیشینه نقد ما در دوره مشروطه و حتی در تذکره‌های دوره بازگشت بسیار بسیار قوی است. یعنی سابقه نقد ما فقط به مطبوعات و نشریات این دوره محدود نمی‌شود. به هر حال در تذکره‌های دوره بازگشت حداقل تا آنجا که من اطلاع دارم و مطمئنم و می‌توانم حرف بزنم، نویسندگانمان به صورت جدی وارد نقد شده‌اند، چه در نثر، چه در شعر و چه در مباحث ادبی.

در بین مباحث پیش‌بینی شده‌ای که در کتاب هست (با وجود این که عرض کردم مؤلف محترم همه‌جانبه نگاه کرده‌اند) نقایصی هم وجود دارد. یکی این است که به بحث سفرنامه نپرداخته‌اند در حالی که سفرنامه‌ها در دوره مشروطه بسیار نقش آفرین است. هم از نظر تأثیری که در نثر دارند هم در بحث انتقال افکار اروپاییان به ایرانیان و بالعکس انتقال اندیشه‌های ایرانیان به اروپاییان و این بخشی از تعامل ادبی که بین ایران و اروپا اتفاق افتاده است، مرهون همین سفرنامه‌هایی است که از دوره صفویه شروع شده و بعد در دوره افشاریه، زندیه و قاجاریه تا برسد به دوره مشروطه که به یک حد کمالی رسیده است؛ علاوه بر سفرنامه‌هایی که به صورت خیالی تألیف شده و البته به آنها اشاره کرده‌اند.

مبحث دیگری که معتقدم مغفول مانده است، بحث تذکره‌ها است. به هر حال بحث تذکره‌ها هم در این ماجرای تجدّد ادبی می‌تواند نقش خودش را مثبت یا منفی بازی کند.

بخش دیگر هم کتاب‌های تاریخی است که در این دوره تألیف شده و نثرشان برای ما قابل توجه است. به هر حال ما بخشی از ادبیاتمان مربوط به کتاب‌های تاریخ است. چاره‌ای نداریم جز این که بپذیریم ادبیات و تاریخ پیوند خیلی دیرینه و کهنی دارند. ظاهراً خیلی بیشتر از حد صحبت کردم.

**خلیفه:** به هر حال موضوعات متفاوتی را می‌شود درباره

اعتماد خواننده را سلب می‌کند، مثلاً در مقدمه کتاب این گونه آمده است: «این را هم بگویم نه ادعای کشف و کرامتی در میان است و نه داعیه آداب‌دانی و ادب‌دانی. نگاهی است از سر شوق به نوآوری و بداعت در ساحت ادبی مشروطه». یعنی واقعاً اگر چنین است این کتاب فاقد ارزش علمی می‌شود. اگر ایشان از سر شوق یک چیزی را نوشته‌اند ما هم باید از سر شوق آن را بخوانیم نه به عنوان یک تحقیق در حوزه ادب مشروطه که بتواند مشکلات تجدّد ادبی را حل کند؟

گاهی اوقات نیز عبارات مبهم است، یعنی برخلاف عقیده ایشان که اشاره کرده‌اند «من گرفتار لفظ نیستم و بیشتر می‌خواهم خودم را رها کنم و معنا را منتقل کنم»، اتفاقاً گاهی اوقات گرفتار لفظ می‌شوند. مثلاً در این عبارت که دنباله همان عبارت قبلی است دقت بفرمایید: «ادبی که مایه‌ها و فوت و فن‌های آن بیشتر جسته و گسسته و گاه به کمال کشف شده است ...» (مقدمه) می‌بینید وقتی کلمات کنار هم می‌نشینند سردرگمی به وجود می‌آورند، یعنی بالاخره جسته گسسته است یا به کمال؟! این حالت، تکلیف را برای خواننده روشن نمی‌کند.

ادامه می‌دهند: «... و در انبان احکام قطعی مشروطه، گاهی حتی مزه چشیدن هم ندارد...» که کمی به شعر شبیه می‌شود و باید بنشینیم آن را حلاجی و تحلیل کنیم و ببینیم که منظور ایشان از این عبارت چه بوده است؟

«... در باب پدیده تاریخی تجدّد هم، دست کم در دو دهه اخیر به قدری قلم رفته که پرزش درآمده و حتی وارد شدن به تعاریف آن بی‌معنی جلوه می‌کند» (مقدمه) که عبارت و نارسا است و اگر بخواهیم در صدد فهم همین عبارت برآییم باید آن را بازنویسی کنیم و ببینیم ایشان چه مطلبی را اراده کرده‌اند؟

نکته بعد استفاده از واژگان غیرمعارف است که (اگر چه نمی‌توانیم بگوییم غلط ولی غیر متعارفند) و به کارگیری آن در این کتاب نیز چندان خوشایند نیست، مثل همین «پرز چیزی در آمدن» که می‌توانستند به جایش «نخ نما» را به کار ببرند چرا که دست کم از دوره سبک هندی به این طرف من سابقه ذهنی دارم که این ترکیب به کار رفته یا مثل «تک مضراب» یا «جنم کاری را داشتن» که زیاد با این کتاب سازگار نیست.

اشکال دیگری که در کتاب وجود دارد این است که در

## حمیدی:

در این کتاب در باره زنان و تجدد زنان و پیشرفت‌های آنان از بعد از مشروطیت، زیاد بحث نشده است، شاید جسته گریخته چند خط گفته باشند، در حالی که ما پایان‌نامه‌های بزرگی درباره نوگرایی و نوفکری زنان بعد از مشروطیت داریم

مثل مأخذ دادن در متن مثلاً یک پرنتر باز می‌کنند و می‌نویسند (۱۲۷ - ۱۳۵۶) این مأخذ کجاست؟! آخر اسم چه کسی است، چه چیزی است؟! این یک روش است که رایج شده و تازگی‌ها به کار می‌برند و زیاد هم جالب نیست و من نمی‌دانم چرا هیچ مرجعی هیچ اقدامی نمی‌کند که جلوی این کارها را بگیرد. پرنتر باز می‌کنند و می‌نویسند: ۱۳۴۲ به این معنی که کتاب در سال ۱۳۴۲ چاپ شده است. حالا این چه کتابی است، خواننده بیچاره باید برود بگردد و پیدا کند که این چه بوده است که نمونه آن در ص ۱۲ و صفحات دیگر دیده می‌شود.

من قصد داشتم یک مقداری هم از شعر صحبت بکنم. در قسمت‌های آخر کتاب آقای دکتر آژند ابتدا درباره نمایش، سپس در مورد شعر و بعد درباره داستان صحبت کرده‌اند، همین‌طور که آقای دکتر خاتمی فرمودند جای تذکره‌ها در این میان خالی است. سفرنامه‌ها و تذکره‌های زیادی در این دوره نوشته شده است. ما هرچه سفرنامه داریم، یا مربوط می‌شود به اواخر دوره صفوی یا تمام دوره قاجار و این سفرنامه‌ها حیف بود که ما مطلبی را در موردشان در این کتاب مطالعه نکنیم. مسئله دیگر هم این که در این کتاب درباره زنان و تجدد زنان و پیشرفت‌های آنان از بعد از مشروطیت، زیاد بحث نشده است، شاید جسته گریخته چند خطی گفته شده باشد، در حالی که ما پایان‌نامه‌های بزرگی درباره نوگرایی و نوفکری زنان بعد از مشروطیت داریم که گاه بالغ بر ۵۰۰ صفحه می‌شود ولی درباره زنان در اینجا بحثی نشده است و اگر هم شده بسیار اندک است. اما در خصوص شعر؛ آقای دکتر آژند آمده‌اند و در کتابشان شعر را به دو گونه تقسیم کرده‌اند. همان‌گونه که عده‌ای می‌گفتند، شعر امروز و شعر دیروز... به نام طرز کهن یا شعر سنتی و نوطرازی یا مدرنیسم (شعر جدید) خوب این هم اصطلاحی تازه است که برای جافتادش مدتی زمان لازم است و درباره نوطرازی دوره مشروطیت از شخصیت‌هایی به عنوان پیش‌آهنگان شعر امروز ایران نام می‌برند که ذکر این موضوع کاملاً تکراری است و اگر آقای دکتر آژند صحبت‌های جدیدتری درباره پیدایش شعر امروز ایران مطرح می‌کردند، به نظر مناسب‌تر می‌نمود، مثلاً درباره آقای تقی رفعت و یا خانم شمس کسمایی، جعفر خامنه‌ای یا آقای لاهوتی خیلی‌ها بحث کرده‌اند که اینها پیش‌قراولان به اصطلاح تجدد در شعر امروز

کتاب مطرح کرد؛ هم از دیدگاه مسائل تاریخی که به مشروطه و تحولات ادبی‌اش انجامیده است و هم از دریچه مسائل ادبی و همچنین جنبه‌های دیگر از جمله نثر خود نوشته که به آن اشاره شد. بسیاری از این واژه‌های نامأنوس در متن وجود دارد که در اینجا به بعضی از آنها اشاره می‌کنم، مثلاً: «به هم هلیدن» احتمالاً به معنای «رها کردن» یا مثلاً «روننگاری» که من متوجه نشدم یعنی چه، چون عطف شده به «مانندسازی» که متوجه نشدم معنی آن چیست یا مثلاً «پایگان اجتماعی» و معنی پایگان نیز بر من روشن نشد، همچنین است «درازیا» که احتمالاً آن را به معنی «دارای ویژگی و صفت پابندی طولانی» به کار می‌برند، ولی چون در کنار «دراز دستی» نشسته توهمی را به وجود آورده است یا مثلاً «بودباش» داریم به معنی احتمالی «موطن یا وطن یا پایگاه اصلی» یا «جان مند» و «درخوریت» که جناب دکتر خاتمی به آن اشاره کردند. به نظر می‌رسد که بحث جناب دکتر حمیدی راجع به این موضوع که در بخش اول صحبت‌هایشان به آن پرداختند، ناقص ماند. بنابراین جناب دکتر حمیدی اگر نکته‌ای راجع به این بخش به نظر شما می‌رسد بفرماید.

**حمیدی:** بله، چند نکته هست که باید اشاره کنیم؛ یکی همان بحث واژه‌های نامأنوس است. این واژه‌های نامأنوس واقعاً مرا متحیر و ناآرام کرد چون تعدادی از آنها به هیچ وجه قابل قبول نبودند. مثلاً کلمه «برار» هیچگاه معنی آن را نفهمیدم. دست‌کم ۵ یا ۶ جا در متن کتاب کلمه «برار» به کار برده شده است. یا در صفحه ۱۵۵ آمده است که: «... اندیشه‌های جدید اروپایی در ایران نه تنها اندیشه‌ورزان سیاسی - اجتماعی، بلکه شاعران را نیز به نوعی به خود وامی‌دارد» که این «به خود وامی‌دارد» چندان مأنوس نیست، یا مثلاً «حد یقف» این برای خواننده مأنوس نیست معتقدم همان‌طور که آقای دکتر خاتمی اشاره فرمودند یا کفه کاربرد واژه‌های فارسی باید سنگین باشد، یا کفه کاربرد واژه‌های عربی یا مثلاً در صفحه ۱۸۶ واژه «حفیدان» به کار برده شده که بنده متوجه معنی‌اش نشدم یا در صفحه ۱۸۶ واژه «بانوج بحث» آمده است. این واژه‌های نامأنوس را یا باید به کار نبرند یا در آخر کتاب باید یک واژه‌نامه باشد. اما درباره موضوعی که آقای دکتر خاتمی فرمودند که در ارجاعات، اینها یک روش‌های جدیدی است که روی کار آمده و هنوز برای مردم مأنوس نیست،





فرخی یزدی که در زمان وقوع انقلاب مشروطیت گمان نمی‌کنم به اصطلاح کاره‌ای در امر مشروطیت بوده است ولی در کتاب صحبت از این شده که فرخی یزدی جزو شاعران مشروطه است. بله، بهار و وحید دستگردی و ... اینها بودند، ولی فرخی یزدی بیشتر در فاصله سال‌های ۱۳۱۰ یعنی زمان رضاشاه به بعد بوده و قبل از آن حضور آنچنانی از او در کتاب‌ها نمی‌بینیم. اما موضوع جدال سنت و تجدد، همان‌طور که آقای دکتر خاتمی فرمودند، ما هنوز معنای تجدد را به طور کامل نمی‌دانیم. بعضی‌ها فکر می‌کنند که تجدد یک کلمه زشتی است، یعنی هنوز هم بعضی‌ها تفکرشان این جور است که تجدد خیلی زشت است، برای این که مثلاً مرحوم تقی‌زاده در روزنامه کاوه که در برلین منتشر می‌کرد، تمام صحبتش از تجدد بوده که می‌گفته ایرانی باید سرتا پا متجدد بشود یا بهار می‌گفته است یا مرگ یا تجدد. اصلاً بهار در اوایل شاعری‌اش می‌گفته، «یا مرگ یا تجدد» ولی بعدها یک مقدار ملایم‌تر شده است. به هر روی، مثل بسیاری از واژه‌های دیگر که تا کنون در کشور ما به درستی شناخته نشده، معنی تجدد نیز هنوز به خوبی روشن نشده است، بنابراین در صحبت‌هایی که آقای دکتر آژند درباره پیدایش شعر آورده‌اند، از این چهار پنج نفر (لاهوتی، خانم شمس کسمایی، جعفر خامنه‌ای و یا تقی رفعت) سخن به میان آورده که اینها به اصطلاح پیشتاز بوده‌اند برای رسیدن به نیما که در سال ۱۳۰۰ - ۱۲۹۹ قصه «رنگ پریده» را منتشر کرد و در سال ۱۳۰۱ «افسانه» را و بالاخره نیما روی کار آمد و شعر معاصر ما به اینجا رسید. اما درباره داستان؛ البته یک قسمتی از کتاب مربوط به حوزه داستان است که در آن از داستان پردازان تاریخی و اجتماعی مثلاً شیخ موسی نثری یا مثلاً مرحوم خسروی و یا زین‌العابدین مراغه‌ای و از اینها به عنوان پیش درآمد داستان‌نویسی و رمان‌نویسی در ایران صحبت می‌کند و بعد می‌رسد به دهخدا و جمال‌زاده و به جمال‌زاده که می‌رسد

بودند و تلاش‌های بسیاری کردند. آقای تقی رفعت با ملک‌الشعراى بهار اساساً گویی جنگ داشت. بهار در مجله دانشکده و تقی رفعت در مجله آزادیستان یا تجدد. اینها مباحثات قلمی زیادی با هم داشتند و این مسائل بارها گفته شده است یا مثلاً خدماتی که خانم شمس کسمایی کرده‌اند که البته خیلی مختصر است، شما می‌دانید خانم شمس کسمایی یا جعفر خامنه‌ای شاید چهار - پنج شعر بیشتر نداشته‌اند، ولی همین موارد باز یک زمینه‌ای شده است که اسمشان در این کتاب برده شده که خیلی خوب، بجا و جالب است، ولی آقای دکتر آژند می‌توانست موضوعات تازه‌تر و راه‌های دقیق‌تر و نوتری پیدا بکند.

البته شعر بعد از مشروطیت تقریباً آمد بین مردم، چرا که شعرهایی گفته شد و طرفدار پیدا نکرد. شاعران رفتند به طرف شعر طنز و طنز به وجود آمد که اشاراتی هم آقای دکتر آژند در کتاب خود درباره طنز دارند و بعد که دیدند طنز هم زیاد کاربرد ندارد رفتند به طرف تصنیف کما این که مثلاً مرحوم عارف آهنگ‌های شعرش را خودش می‌ساخت، شعرش را هم خودش می‌سرود و آوازش را هم خودش اجرا می‌کرد، چرا که می‌خواستند مردم را به اصطلاح روشن و بیدار بکنند، مثل میرزا علی‌اکبرخان شیدا و مرحوم عارف. اینها تصنیف‌سازهای بسیار مشهوری بودند. به هر صورت آقای دکتر آژند در کتاب آمده‌اند این شعر دوره مشروطیت را قسمت‌بندی کرده‌اند به نوظرازی و دیگری آزادی و استبداد که شاعران بیشتر شعرشان متوجه آزادی یا استبداد بود و یا به طرف وطنیات مثلاً مرحوم بهار و یا مرحوم وحید دستگردی بیشتر به وطنیات یا به مقوله استبداد توجه داشتند و بعد می‌رسیم به کسانی مثل ابوالقاسم لاهوتی که بیشتر شعرشان در زمینه سوسیالیسم جدید و آزادی کارگران و رنجبران است که البته هر کدام از اینها برایشان مشکل‌هایی پیش آمد؛ مثل لاهوتی که به اتحاد شوروی رفت و بعد گرفتاری‌های زیادی در آنجا برایش پیش آمد و همچنین تقی رفعت و جعفر خامنه‌ای، اما یک مسئله دیگری که بنده می‌خواهم عرض کنم این که آقای دکتر آژند بعضی از شاعران را شاعران دوره مشروطیت معرفی کرده است در حالی که ما می‌دانیم بعضی از این شاعران در زمان وقوع مشروطه در سنین کودکی یا نوجوانی بوده‌اند و بیشتر دوران عمرشان در فاصله بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۸ - ۱۳۱۷ گذشته است، مثل

## تقوی:

یک اشکال کلی که شرقی‌ها و از جمله خود ما ایرانی‌ها در این ۱۰۰ - ۱۵۰ سال اخیر گریبانگیرش هستیم درباره‌ی شناخت غرب است؛ هم در مورد محتوا و تمدن و مبانی تمدنی‌اش، هم به طور عمومی سیر تحولات تاریخش

داخلی خودمان داریم و یکی از مصادیقش هم ممکن است همین‌جا باشد، گاه می‌بینیم در دو صفحه سرنوشت ۵۰۰ سال حوادث اروپا را رقم می‌زنیم و برای تطبیق آن با جامعه‌ی خودمان می‌کوشیم. ما این مشکلات را به طور کلی داریم، یعنی فهم ما از دنیای جدید این آسیب‌ها را دارد و دریافت ما از تمدن غرب نیازمند یک آسیب‌شناسی جدی است. البته وقتی می‌گوییم «ما»، یعنی نخبگان علمی فرهنگی، چرا که از توده‌های عوام انتظاری در این مقوله نیست. اما درباره‌ی این کتاب لازم است که به قول معروف «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو»، مایلم از کار آقای دکتر آژند تقدیر کنم به سبب این که وقتی ما منابع تحت این عنوان را در توضیح تاریخ ادب کشورمان می‌بینیم درمی‌یابیم که این اثر، در مجموع، کاری است که جایش خالی بود. شما آثار هرمان اته، ادوارد براون، یان ریپکا و آثار نویسندگان خودمان مثل مرحوم رضازاده شفق و اخیراً سپانلو، آقای دکتر اسلامی و آرین‌پور را در نظر بگیرید، وقتی اینها را می‌بینیم به خوبی در می‌یابیم که محاسن زیادی دارند و البته مثل هر کار بشری کاستی‌ها و معایبی هم خواهند داشت، اما وقتی دقت کنید، متوجه می‌شوید که این کار آقای دکتر آژند نسبت به کارهای دیگران یک کار خاص و خوبی است که در جای خودش لازم و مفید بود. یعنی تمرکز روی یک مقطع خاص و بسط و گسترش همان مقطع و در نهایت تقدیم آن به دنیای معرفت و علم. البته این کاستی‌هایی که استادان به آن اشاره فرمودند وارد است یعنی اشکالات مربوط به حوزه روش و تداخل دوره‌ها و یا مثلاً نبود تعاریف روشن که در کاری چنین مهم پیش می‌آید و ... اینها باید در چاپ‌های بعد یا نوشته‌های دیگر جبران شود. اما وقتی شما در آن آثاری که اشاره کردم ملاحظه کنید می‌بینید که مثلاً در کار یان ریپکا یا ادوارد براون به بحث مربوط به دوره مشروطه تنها در چند صفحه محدود اشاره شده و گذشته است. یا مثلاً کار آقای سپانلو مربوط به دوره ۱۳۰۰ ه. ش. به بعد است و ربطی به دوره قبل ندارد. کتاب «از صبا تا نیما» اثر آقای آرین‌پور هم همین گونه است که به‌رغم این که از آدم تا خاتم صحبت می‌کند - البته آن هم کاری است به جای خودش لازم - اما به هر کدام از آن مباحث و دوره‌ها به اختصار پرداخته درحالی‌که هر کدام از آنها شایستگی گسترش را دارد. آقای دکتر آژند یک مقطع خاص را گرفته و بر آن تمرکز

قطع می‌شود و بعد چون به نظر من دوره‌ی تجدّد تا آن زمان تمام می‌شود به صادق هدایت و چوبک و دیگران می‌رسد.

**تقوی:** یک اشکال کلی که شرقی‌ها و از جمله خود ما ایرانی‌ها در این ۱۰۰ - ۱۵۰ سال اخیر گریبانگیرش هستیم درباره‌ی شناخت غرب است؛ هم در مورد محتوا و تمدن و مبانی تمدنی‌اش، هم به طور عمومی سیر تحولات تاریخش. شما حتماً عنایت دارید امروز اگر ما از یک دانشجو بخواهیم رساله‌ای درباره‌ی یکی از شهرهای ایران مثلاً رشت یا یک جای کوچک، مثلاً یک ده، در حومه‌ی بیرجند بنویسد، این دانشجو چند ماه باید وقت صرف بکند تا بتواند برود یک شناختی پیدا بکند، تا بتواند ادعا کند که مثلاً من درباره‌ی این روستا - تازه این زاویه‌ی خاص را - موشکافی و مطالعه کرده‌ام و این رساله من است. اما ماها اینجا گاهی اوقات، راحت، تکلیف هزار سال قرون وسطی را روشن می‌کنیم. گویا جواب مسئله در کف دست ماست و انگار این هزار سال را مانند یک مسافرت کوتاه در یک اتوبوس با هم بوده‌ایم. بعد هم ۳۰۰ - ۴۰۰ سال دوره رنسانس و رفرم و انقلاب صنعتی را هم به همین صورت! گویا همه اینها را به سادگی می‌توان اشراف پیدا کرد و به قضاوت نشست و ادعا کرد که «مسئله حل است!»؛ به سادگی می‌گوئیم در غرب رنسانس شد، انقلاب صنعتی شد و رفرم شد و فردباوری و عدالت اجتماعی و توسعه‌ی سیاسی و پیشرفت آمد ... اما ما توجه نمی‌کنیم که صدها حادثه دست به دست هم داده‌اند و صدها سال سپری شد تا آن مراحل تاریخی پیموده شدند. و البته این که می‌گوییم نمی‌دانیم منظورم این نیست که «هیچ نمی‌دانیم»، قطعاً کلیاتش را می‌دانیم ولی در استنباط و استنتاجی که از قضیه می‌کنیم و نسخه‌ای که بر پایه‌ی آن برای جامعه‌ی خودمان تجویز می‌کنیم، از ظرافت‌ها و پیچیدگی‌های موضوع غافل می‌شویم و به سادگی می‌گوییم که بله ما دیگر غرب را می‌شناسیم، می‌دانیم غرب چه کار کرد و ما هم باید چه کار کنیم و از این حرف‌ها. این به نظر من ناشی از یک شناخت واقعاً ناقصی از غرب است. این اشاره‌ای که من پیش از این کردم و گفتم ما در فهم تجدّد و مشروطه هنوز کار داریم و آقای دکتر خاتمی هم به آن اشاره کردند، ناظر به همین مطلب بود. آنچه من می‌خواهم ارتباطش بدهم به نقد این کتاب، همین نکته است که این غفلت را ما در شناخت دنیای غرب و تطبیقش با تحولت



حمیدی و جناب دکتر خاتمی هم اشاره کردند نویسنده محترم، ادبیات را در هنر، نمایش و شعر و نثر خلاصه کرده‌اند، در حالی که در همان کتاب‌هایی که قبل از کار ایشان تألیف شده (تاریخ ادبیات‌ها) مؤلفان آنها حتی تحولات فقهی و کلامی و نگارش‌های مذهبی را هم از نظر نینداخته‌اند و سراسر حوزه ادب و نگارش، یعنی تغییر گفتمان ما را مورد توجه قرار داده‌اند. شما ببینید تغییری که در گفتمان مذهبی در دوره مشروطه پیش آمد، شاید به مراتب بیشتر از حوزه شعر باشد. سبک نثر، شیوه استدلال و گفتمان مسلط بر مجموعه رساله‌هایی که به خاطر مشروطه و برای تبیین آن نهضت از منظر اسلام نوشته شد، در آثار و کتاب‌های مرحوم نایینی، مرحوم غروی محلاتی و دیگر آقایانی که رساله‌های فراوانی نوشته‌اند - و بخشی از آن کتاب‌ها تا به حال چاپ شده است - قابل توجه است. اینها نیز بخشی از ادبیات ما است، و حتی ادوارد براون در کتابش به نوشته‌های آقایان علمای شیعه توجه دارد. کتاب جناب آقای دکتر آژند به‌رغم این که در خصوص یکی از مقاطع بسیار پر تحول این گفتمان هم صحبت می‌کند، از این قسمت هم بخشی از ادبیات تأثیرگذار جامعه ما است، متأسفانه غافل می‌شود، آن هم بخشی که مخاطب‌های فراوانی را در برابر خود دارد. شما ببینید مثلاً سید جمال واعظ یا ملک المتکلمین یا دیگر واعظ آن دوره - صرف‌نظر از میزان اصالت شخصیت و عملشان که خارج از بحث ماست - به عنوان آدم‌هایی که آن روز از کرسی منبر با مردم گفت‌وگو می‌کردند، حتی همان گفتمان شفاهی‌شان با روحانی‌ای که مثلاً صد سال پیش از آن با مردم حرف می‌زد کاملاً متفاوت است. اصولاً تا قبل از دوره قاجار و قبل از مشروطه ما منبر و وعظ به این عمومیت و گستردگی نداشتیم که خود این تحول گفتمان می‌بایست در این کتاب مورد توجه قرار می‌گرفت. نکته آخر هم که من می‌بایست عرض بکنم این که در کل، مجموعه مطالبی که آقای دکتر آژند گفته‌اند کم و

کرده و سعی کرده که حقش را ادا کند و این کار پسندیده‌ای است، اما با همه این اشکالاتی که به ذهن ما خواننده‌ها می‌آید و باید هم گفته شود که ان‌شاءالله رفع شود، یک مطلب دیگر هم آن که چون در مقوله تطبیقی که ایشان بین آن تحولات اروپا و جامعه آن روز ما دادند، سخن بسیاری هست که مجال تفصیل آن نیست، به اجمال عرض می‌کنم که کلیات مطلب درست است و اصولاً ما از دنیای جدید متأثریم. این کلیت مقبول همه است و قابل انکار هم نیست، اما تطبیق مقاطع ریز آنجا با مقاطع ریز منطقه ما جای بحث و تأمل دارد و کار کارشناسی بیشتری می‌طلبد. این هم یکی از آن نکاتی است که در مورد کتاب آقای دکتر آژند جای بحث دارد. ولی غیر از ابهامی که در تعریف مشروطه و تجدد و سایه افکندن آن در تبیین و توصیف آقای دکتر آژند از مقوله‌های ادبی هست، با توجه به این که کتاب به صورت تخصصی به حوزه ادبیات و ظرافت‌های ادبی می‌پردازد موضوعات زبانی و ادبی بیشتر و زودتر مورد توجه خواننده قرار می‌گیرند. به هر روی، اصولاً غیرعلمی است که علامت مصدر عربی را به یک واژه فارسی بچسبانیم و مثلاً یک کلمه فارسی (در خور) را با علامت (یت) که پسوند عربی است ترکیب کنیم و کلمه «در خوریت» بسازیم. به خصوص چون این کتاب خودش به منظور تجلیل و معرفی تجدد ادبی و برای ملامت کردن نگارش‌های مغلق و صعب ادوار گذشته و معرفی نثر و نظم مردم‌فهم و همه‌فهم نوشته شده است، آن وقت چنین ایراداتی جدی‌تر می‌شود، طبیعی است که اگر این کتاب صرفاً تاریخی بود این ایراد به آن چندان پر رنگ نبود، اما با این عنوان و با این ادعا، این ایراد پررنگ‌تر می‌نماید. کاستی دیگری که به دنبال همان مطلب به ذهن من آمد و لازم است با عرض ادب خدمت آقای دکتر حمیدی اشاره کنم این که چون ما تکلیفمان با تجدد روشن نیست و درک شفاف و عالمانه‌ای از آن نداریم، تکلیفمان با امثال آخوندزاده و ملکم هم روشن نیست و نمی‌دانیم آنان را چگونه باید تعریف کنیم، آیا آنها را تقبیح کنیم یا تجلیل؟ یا کجاها آنها را تقبیح کنیم و کجاها تمجید؟ از چه منظری باید آنها را ملامت کنیم و از چه منظری احیاناً بستاییم؟ این هم ناشی از همان مشکل بنیادی است که عرض کردم. چرا که به طور کلی تعریف و مفهوم ادبیات در این کتاب ایشان روشن نیست. نکته دیگر آنکه همان‌طور که آقای دکتر



گفتمان ادبی می‌شوند و طبیعی است که مقوله‌های ملت، وطن و مردم و... پررنگ می‌شوند، اما بسنده کردن به این نماد از تحول، رویه کار را دیدن است و آن تحولات زیربنایی را که ما باید ببینیم تا این تحولات را در پرتو آن دریابیم، در این کتاب جایش خالی است. اما درباره ضرورت نقد تجدّد عرضم را با این جمله خاتمه می‌دهم که تا صد سال قبل وقتی که نویسنده ایرانی یا شاعر دوره مشروطه ما می‌گفت: «ما سر تا پا باید فرنگی بشویم و همین یعنی ترقی و سعادت، همین یعنی تجدّد» او اگر مغرض نبود، شاید حق داشت، به خاطر این که سطح و سقف درکش از آن دنیایی که او می‌دید همین بود و از طرفی، مهد و گهواره آن تمدنی که آبخشور و مرجع اندیشه او بود هم خودش داشت برای دنیا این نسخه را می‌پیچید که راهی برای سعادت بشر به جز پیمودن آن راهی که ما داریم نیست. اما در این روزگار که آقای دکتر آژند کتاب می‌نویسند، پست مدرنیزم، آن نسخه را نقد می‌کند و می‌گوید هم ما اشتباه کردیم و هم امثال آخوندزاده و ملکم در بقیه کشورها که می‌خواستند نسخه واحد ما را بدون چون و چرا برای خودشان تجویز کنند. بنابراین برخی از شعرا و ادبای دوره مشروطه از تجدّد همین را می‌فهمیدند و همین را هم می‌گفتند. ولی من نوعی امروز دیگر نمی‌توانم در شرایطی که خود آن آبخشور به نقد صد سال گذشته‌اش پرداخته است، همچنان همان تجدّد و مروّجان ایرانی آن را تمجید کنم. این چیزی است که در کتاب بدان پرداخته نشده است. با عرض پوزش از ناگفته‌های دیگری که می‌شود در این باره گفت به امید فرصتی دیگر.

**خلیفه:** باید عرض کنم نکته دیگری که در کتاب به نظر

بیش در دیگر منابع هم می‌شود به طور پراکنده پیدایشان کرد. البته همانطور که عرض کردم، این گردآوری کار خوبی است و سازماندهی و تمرکز خوبی است که بر این دوره کرده‌اند اما با همه این احوال، نوآوری این اثر در نقد این موارد بود که این نیز ریشه در چگونگی فهم تجدّد دارد. هنگامی که ما در مورد خود تجدّد حرف خاصی نداشته باشیم یا سخنان همان سخن رایج معمول گفتمان مسلط صد سال گذشته باشد، بنابراین وقتی که نمادها و نمونه‌های آن را در عرصه ادب مطرح می‌کنیم، دیگر عملاً هم قادر به نقدشان نخواهیم بود و صرفاً آنها را معرفی می‌کنیم؛ مثلاً فرخی یزدی در این سال متولد شد و در این سال رفت اینجا و در این چند سال این چند شعر را گفت و سرانجام هم این‌طور شد. بهار هم همین‌طور و آخوندزاده و ملکم و دیگران هم به همین صورت. نویسنده باید بتواند اینها را نقد بکند تا تکاملی در معرفت ایجاد بشود و این نقد نیز خود مستلزم نقد آن تجدّدی است که این آثار بر مبنای آن نوشته شده‌اند و این چیزی است که نویسنده به هر حال واردش نشده است. خوب، در یک چنین شرایطی ما تنها توصیفاتی را که در بقیه کتاب‌ها از این اشخاص و تحولات داریم در اینجا هم داریم. اگر چه همان‌طور که اشاره شد جامعه ما نقد را در طول تاریخ داشته است و در هیچ عرصه و مقطعی از تاریخ، فرهنگ ما خالی از نقد نبوده است، اما همواره توجه به ساختار اجتماعی و بافت فرهنگی جامعه، نوع نقد، جهت آن و محدوده‌اش را هم سامان داده است. در دوره مشروطه هم طبیعی است که با توجه به فضایی که به وجود آمد و اصولاً دوره حضور مردم در صحنه سیاست قلمداد می‌شود، خود به خود مردم مخاطب

## تقوی:

اصولاً ما از دنیای جدید متأثریم. این کلیت مقبول همه است و قابل انکار هم نیست، اما تطبیق مقاطع ریز آنجا با مقاطع ریز منطقه ما جای بحث و تأمل دارد و کار کارشناسی بیشتری می‌طلبد

می‌رسد این است که همان‌طور که جناب تقوی هم اشاره کردند مثلاً وقتی شخصی را به عنوان یک چهره برجسته در زمینه‌ای مطرح می‌کنند آقای دکتر آژند فقط به بیان اطلاعات شناسنامه‌ای و تاریخ ادبیاتی آن چهره بسنده می‌کنند و خیلی به نقد و تحلیل تفکر و اندیشه‌ای که آن فرد را به یک چهره شاخص و برجسته در آن زمینه تبدیل کرده اشاره‌ای نمی‌کنند، حال در این بخش از آقای دکتر خاتمی خواهش می‌کنم درباره مباحثی که درباره داستان‌نویسی در دوره مشروطه مطرح شده، اگر نکته‌ای به نظرشان می‌رسد بیان بفرمایند.

**خاتمی:** بله، مایلیم یک نکته‌ای را به صورت مختصر و کوتاه عرض کنم. همان‌طور که خود شما هم اشاره کردید تقریباً حرف تازه‌ای در این بخش به چشم نمی‌خورد. البته نباید توقع هم داشت که مثلاً این کتاب محدود به صفحات مشخص بتواند به داستان‌نویسی به صورت تحلیلی وارد بشود ولی خوب گاهی اوقات کتاب این ذهنیت را ایجاد می‌کند که خیلی می‌خواهد موجز و فشرده بحث کند و اگر این روش را در کار پیش می‌گرفت می‌توانست حداقل سرخطها و سرنخ‌هایی را در زمینه مطالب مورد نظر به خواننده منتقل کند که خواننده خودش بتواند از آن مجمل حدیث مفصل را بخواند. من قسمت‌های مختلف کتاب را به عنوان خواننده خواندم، یک خواننده مثلاً دانشجوی ادبیات که حالا می‌خواهد از این کتاب استفاده کند و بعد در حاشیه کتاب هم البته مطالبی را یادداشت کردم که مثلاً این یعنی چه، آن یعنی چه؟

در بخش «پیشینه داستان» نوشته‌اند: «داستان‌نویس و یا داستان‌گو قصه‌ای را که ادا می‌کرد، اگر مبتدی بود باید بر استادی می‌خواند تا رفع اشکال می‌شد و اگر استاد می‌بود می‌باید تجربه بر تجربه می‌اندوخت تا به موقعش فرو نمی‌ماند. استحکام فکر، دقت خیال، دلاویزی سخن، دوری از گزاره‌گویی و محال‌نویسی و پرهیز از تعریض و کنایه بر دیگران، اعتدال در موضوعات و مضامین جملگی از ویژگی‌های داستان‌نویس یا داستان‌گو بود که حسین واعظ کاشفی در سده نهم هجری بدان‌ها تأکید می‌ورزد» (ص ۴۲۳) اگر در این عبارت دقت کنیم می‌بینیم مؤلف محترم در بحثی که در خصوص داستان مطرح می‌کنند بین قصه و افسانه تفاوتی قابل نشده‌اند. بالاخره ما باید برای هر کدام از اینها تعریفی

ارائه کنیم. گاه به صورت کلی مردم می‌گویند داستان؛ حال ممکن است در این معنای کلی داستان، تمثیل هم بگنجد، افسانه و قصه‌های کهن هم باشد اما همان‌طور که اول عرایض عرض کردم ما باید ابتدا یک تعاریفی عرضه کنیم که مقصودمان از «داستان» چیست، اگر این‌گونه پیش برویم، طبق نکته‌ای که آقای دکتر آژند اشاره می‌کنند این موارد از ویژگی‌های قصه است. وقتی شما داستان را براساس دیدگاه امروز تعریف می‌کنید و در واقع می‌خواهید با دنیای ادبی هم بسنجید باید حتماً متوجه باشید که این مفاهیمی که در قصه‌ها جا دارد و ملاحسین کاشفی در موردش حرف زده امروز دیگر نمی‌تواند مورد استناد ما باشد. مثلاً در همین بخش پیشینه می‌رسد به یک جایی که «حق است بگویم که داستان نسبتی بنیادی با ذات انسان ایرانی داشت» (ص ۴۲۴) من واقعاً نفهمیدم که چرا گفته شده ذات انسان ایرانی؟ انسان ایرانی با انسان هندی و چینی چه فرقی دارد؟ آیا آنها داستان نداشته‌اند؟ و در همان صفحات ادامه می‌دهد «... پیشینه آن از دوره اسلامی می‌گذشت و به دوران باستان می‌رسید» خوب اگر ذات انسان ایرانی ملاک باشد دیگر دوره اسلامی چیست؟ خود ما حداقل بیش از ۲۵۰۰ سال سابقه تاریخی مکتوب داریم و در ادامه می‌خوانیم: «و به دوران باستان می‌رسد و از هزار افسان سر بر می‌آورد که بعدها در دوره اسلامی شاکله هزار و یک شب را از پی‌آورد. این هنر [داستان‌نویسی] همواره همپای زندگی مردمان ایران زمین حرکت و آنها را بیدار می‌کرد» باز تأکید و اصرار روی این نکته است که داستان با ایرانی چه ارتباطی دارد؟ ایرانی‌ها ممکن است اهل داستان باشند اما داستان منحصر به ایرانی نیست. و بعد رسیده‌اند به اصل مطلب یعنی «درآمد»: «...تلاش برای بارور کردن نثر فارسی از دوره قاجار شروع شد» من به این حرف به شدت منتقدم، این چه معنی دارد؟! ممکن است که بگویم روان شدن نثر فارسی از دوره قاجار شروع شد ولی بارور شدنش چه ربطی به دوره قاجار دارد؟ ما این همه متون کلاسیک پربار و بارور داریم. «... این مایه‌ورسازی معلول عوامل گوناگونی بود...» باز می‌بینیم که ادامه بحث دال بر این است که آقای دکتر آژند اصرار دارند بر این که آن مطلب اول مورد تأیید نظرشان است. در اینجا من فقط دارم یادداشت‌های حاشیه کتابم را می‌خوانم. ایشان نوشته‌اند: «دوره‌ای از آرامش و رفاه پدیدار شد

## خاتمی:

کتاب این ذهنیت را ایجاد می‌کند که خیلی می‌خواهد موجز و فشرده بحث کند و اگر این روش را در کار پیش می‌گرفت می‌توانست حداقل سرخطها و سرنخ‌هایی را در زمینه مطالب مورد نظر به خواننده منتقل کند که خواننده خودش بتواند از آن مجمل حدیث مفصل را بخواند

نیست، ایشان گفته‌اند: «[تلفن و تلگراف] ضرورت ارتباط با سایر ملل را افزایش داده است و از همه جهت نفوذی در خور برجا گذاشته است به ویژه حضور چاپ (دوباره همان واژه حضور) و چاپخانه از سال ۱۲۲۷» که قبل از آن سال ۱۲۸۰ را اشاره کرده‌اند. بعد دوباره گفته‌اند، ۱۲۲۷، یعنی ۵۳ سال بر می‌گردد به عقب و مهم‌ترین عامل تجدّد ادبی به هر معنایی که بگویند همان چاپ و چاپخانه و انتشار است. «از سال ۱۲۰۰ به بعد در ایران و اعزام محصل به خارج برای فراگیری علوم و فنون جدید در جهت بیرون آمدن از فضای سیاسی»، من به نظرم اینجا غفلتی انجام شده است و آن مسئله دارالفنون است و بدون تأسیس مدرسه دارالفنون اعزام محصل اصلاً معنی‌دار نیست، اعزام محصل را که فرد انجام نداده است، این حتماً در یک نظام آموزشی اتفاق افتاده است. در دنباله مطالب فرموده‌اند: «حضور این ابزار و وسایل تمدن جدید به حقیقت چهره جامعه ایران را به تدریج دگرگون کرد. روزنامه‌نگاری از بطن چنین تحولاتی بیرون آمد» من اصلاً تصور نمی‌کنم این مقدمات برای گرفتن این نتیجه، مقدمات درستی باشد. اساساً پیدایش روزنامه در ایران یک ماجرای دیگری است و قطعاً تحت تأثیر اروپاست. به نظرم در این بخش از کتاب نقش امیرکبیر لحاظ نشده است. در جای دیگر آورده‌اند: «ترجمه آثار داستانی اروپا در دوره پیشا مشروطه سهمی عمده در بالندگی نهضت ادبی روایی ایران داشت» (ص ۴۲۷) در حالی که ترجمه آثار با مطبوعه دارالفنون اتفاق افتاده است و بعد با دارالترجمه همایونی ادامه پیدا کرده است یعنی این که بی‌اسباب و علل نبوده، امیرکبیر راجع به قضیه فکر کرده، امیرکبیر اشخاص را دعوت کرده و جیره و مواجها را قطع کرده، مثلاً به قآنی پول می‌داد که یک کتابی را ترجمه بکند و گفته چون زبان بلدی ترجمه بکن تا پول بگیری، به خاطر شاعری به تو پول نمی‌دهیم و باید کار کنی. یکی از کارهایی که اسباب زحمت امیرکبیر شد نیز همین قضیه بود که امیرکبیر با این مواجب بدون بهره و فایده علمی و فرهنگی برخورد می‌کرد. من در آن کتاب «ادبیات دوره بازگشت» توضیح داده‌ام که امیرکبیر چند دسته مترجم تشکیل داده بود؛ رایزن‌ها و نمایندگان خارجی در داخل کشور یک گروه از مترجمان بودند، کسانی که به خارج رفته بودند و زبان یاد گرفته بودند، یک گروه دیگر را تشکیل می‌دادند یا مثلاً تعبیرات این چینی که این

[یعنی با حکومت ناصرالدین شاه] و دانشوری و پژوهندگی مجال برای بالندگی یافت. کتابها و نسخه‌های به تاراج رفته دوره صفوی و افشار و زندیه در اختیار مردمان با فرهنگ قرار گرفت» من واقعاً نمی‌فهمم این یعنی چه؟! این کتابها را چه کسی دزدیده بود که در دوره قاجار دوباره برگرداندند به صاحب اصلی‌شان؟! من واقعاً متوجه این قضیه نمی‌شوم. بحث «کتابها و نسخه‌های به تاراج رفته دوره صفویه» خود موجب این سؤال می‌شود که چه کسی آنها را برده است؟ خوب، این یک حرکت فیزیکی است که من نمی‌دانم این اتفاق واقعاً کی افتاده بوده، در کدام مقطع تاریخی؟ چون با دوران صفویه و افشاریه و زندیه هم کم و بیش آشنایی دارم به نظرم می‌آید که این موضوع کمی جای تأمل دارد و البته تعبیراتی مثل «کارورزان فرهنگی» هم مثلاً به نظرم جالب نیست یا مثلاً مفهوم «مردمان با فرهنگ» چیست و چه کسی را می‌گویند، یعنی نویسندگان؟! اگر منظور این باشد که این توهین به بقیه است، بهتر است با ترکیباتی همچون «اهل علم» یا «اهل ادب» دایره مفهوم را محدود و محصور کنیم. پاراگراف بعد: «از سوی دیگر از سال‌های آغازین سده نوزدهم میلادی...» من از آقای دکتر سؤال می‌کنم چرا برای کتابی که مخاطبش فارسی زبان است، تاریخ میلادی ارائه می‌کنید؟ درست است که بحث اروپا مطرح می‌شود ولی بهتر است که مثلاً بگوییم «سده سیزدهم هجری مطابق یا معادل سده نوزدهم میلادی» که ان شاء الله اصلاح خواهد شد. می‌فرمایند «در سده نوزدهم میلادی روابط و مناسبات سیاسی و تجاری با ملل اروپایی شتاب گرفت»، شتاب گرفتن روابط از نظر ادبی چندان درست نیست. مثلاً می‌توانستیم بگوییم «شدت یافت» یا «گسترش پیدا کرد» یا در جای دیگر «... و ورود و خروج هیأت‌های سیاسی و تجاری اروپایی به‌رغم رقابت آنها با یکدیگر با شتابی فزاینده رشدی چشمگیر یافت» من به نظرم همه اینها دارای اشکالات لفظی و عبارتی است، مثلاً ورود و خروج هیأت‌های سیاسی و تجاری اروپایی به کجا؟ منظور به ایران است، اما اصلاً جمله این را نمی‌رساند. مؤلف محترم چندبار این مطلب را به کار برده‌اند: «حضور ابزارهای تمدن جدید» من نمی‌دانم «حضور ابزار» یعنی پیدایش ابزار؟! در اینجا دقت کنید: «حضور ابزارهای تمدن جدید به خصوص تلفن و تلگراف» که معتقدم حضور کلمه مناسبی



است. بعد آمده‌اند از میرزا جعفر قراچه‌داغی و پنج نمایشنامه و یک داستان از میرزا فتحعلی‌خان آخوندزاده و اینها صحبت کرده که اینها اروپایی نیست و آخوندزاده اصلاً ایرانی است و اساساً تعبیر ترجمه کردن از این کتاب به این معنا که ما تحت‌تأثیر ترجمه آن قرار گرفته‌ایم مناسب نیست. آثاری مثل «گزارش مردم‌گریز» مولیر که میرزا حبیب اصفهانی ترجمه کرده و آن را به شعر برگردانده یا «طیب اجباری» مولیر و محمدحسن خان اعتمادالسلطنه یا «عروس و داماد» که خود همین محمدجعفر قراچه‌داغی به فارسی ترجمه کرده است، اینها را ذکر نکرده‌اند، اما به «تمثیلات» آخوندزاده اشاره کرده‌اند. در جای دیگر آورده‌اند: «اگر ما حکایت یوسف‌شاه را نخستین ترجمه از نوع داستان کوتاه مدرن ایران برشماریم که در آن عناصر داستانی جدید در حد و حجم متعارف رعایت شده، باید ترجمه حاجی بابای اصفهانی را نیز از نوع رمان جدید به حساب بیاوریم» (ص ۴۲۸) و از رمان جدید منظورشان رمان فارسی است که زمینه را برای رمان‌نویسی فارسی فراهم می‌کند. نمی‌دانم اینجا حرف چقدر جای دفاع دارد، ولی مقایسه‌شان جای دفاع ندارد. یعنی وقتی ترجمه «حکایت یوسف‌شاه» آخوندزاده، داستان کوتاه تلقی شود و بعد سخن از حاجی بابای اصفهانی بشود، (این از مباحثی است که بین ادبا خیلی محل بحث و اختلاف است که حاجی بابای اصفهانی را میرزا حبیب نوشته است یا جیمز موریه) و به فرض که این کتاب اصلاً انگلیسی بوده و بعد به فارسی ترجمه شده، عیبی ندارد آن را به عنوان نمونه‌رمانی که به حوزه زبان فارسی وارد شده، بپذیریم

«ترجمه‌ها برای ایرانیان چندان جذاب و دلنشین بود که مدت‌های طولانی برای خانواده‌های ایرانی کژرفتاری و تحیر در پی داشت» (ص ۴۲۷) خوب اگر جذاب است، کژرفتاری معنی‌اش چیست؟ من نمی‌دانم مقصود از کژرفتاری چیست؟ کژرفتاری معنی منفی می‌دهد و اگر کژرفتاری ایجاد کرده است، پس دیگر جذاب و دلنشین‌اش چیست؟ گاهی هم تسامحاتی به چشم می‌خورد: «از نخستین نمونه‌های ترجمه می‌توان از هزار و یک شب ترجمه میرزا عبداللطیف تسوجی تبریزی یاد کرد که آن را از عربی به فارسی درآورد و سروش اصفهانی هم اشعار عربی آن را به شعر فارسی برگرداند» (ص ۴۲۷) حتماً توجه دارید که خود هزار و یک شب ظاهراً سابقه‌اش ایرانی است و بعد به عربی رفته و آن نسخه ایرانی‌اش دیگر در دست نبود، دوباره به فارسی ترجمه شده است. این یک مطلب، مطلب دیگر این است که شمس‌الشعرا سروش اصفهانی درحقیقت بیشتر اشعار را برای آن «انتخاب» و نه «ترجمه» کرده است. حالا ممکن است تحت‌تأثیر آن خودش هم شعرهایی گفته باشد بنابراین این‌طور نیست که سروش شعرها را به فارسی ترجمه کرده است و بعضی شعرها از خودش است بعضی را ترجمه و بعضی دیگر را انتخاب کرده است. مثلاً از سعدی استفاده کرده است بنابراین، این که می‌فرمایند: «سروش اصفهانی هم اشعار آن را به فارسی برگرداند» به نظرم با کمی تسامح همراه است. نکته دیگر آن که در میانه بحث ترجمه آثار اروپایی بحث هزار و یک شب پیش می‌آید. نمی‌دانم ترجمه عربی را هم باید ترجمه اروپایی تلقی کنیم یا این که نه این خود، یک باب دیگری

## خاتمی:

فرموده‌اند: «حضور این ابزار و وسایل تمدن جدید به حقیقت چهرهٔ جامعه ایران را به تدریج دگرگون کرد. روزنامه‌نگاری از بطن چنین تحولاتی بیرون آمد»  
من اصلاً تصور نمی‌کنم این مقدمات برای گرفتن این نتیجه، مقدمات درستی باشد.  
اساساً پیدایش روزنامه در ایران یک ماجرای دیگری است و قطعاً تحت‌تأثیر اروپاست

استبداد، ملیت، وطن و... که در جایی از آن صفحات مناسب می‌نمود عنوانی گذاشته شود مثل «غیرت ملی یا دینی» و موارد دیگر که به جناب آقای دکتر آژند خواهم داد. اما به نظر بنده کتابی که نوشته می‌شود، معمولاً دانشجویان باید بتوانند از آن استفاده بکنند. اگر این کتاب روان‌تر و ساده‌تر نوشته می‌شد که هم دانشجو بتواند استفاده کند و هم خود ما، خیلی شایسته‌تر بود، با این که نثر کتاب دلچسب و عالی می‌نمود، ولی گاه خواندنش برای خود من هم خسته‌کننده بود. اگر دکتر آژند لطف بکنند و این نثر را روان‌تر و ساده‌تر کنند که همه بتوانند از آن استفاده کنند - نه فقط خواص - بهتر است. کار خوب، این است که هم خواص بتواند از آن استفاده کنند هم عوام بتوانند از آن بهره‌برد (اما این که ما معنی عوام و خواص را چه طور تعبیر می‌کنیم آن به جای خودش) به هر صورت و روی هم رفته زحمت کشیده شده و آقای دکتر آژند واقعاً در مورد ادبیات معاصر ایران بسیار زحمت کشیده‌اند و آثار فراوانی در این زمینه دارند، امیدوارم که موفق باشند.

**خاتمی:** من فقط خواستم عرض کنم مباحثی که در حوزه نقد یک کتاب مطرح می‌شود، نشانهٔ اهمیت آن کتاب است و اگر کتابی قابلیت عرضه نداشته باشد، اصلاً مورد توجه استادان واقع نمی‌شود که نقد بشود، بنابراین گرچه دکتر آژند تشریف نیاوردند، باید انتشار این کتاب را خدمت ایشان تبریک بگوییم و این که دوستان آمدند اینجا نقد کردند، دوست دارند که این کتاب بدون اشکال در چاپ‌های بعدی عرضه شود. این نه از ارزش کار می‌کاهد و نه خدای ناکرده نوعی اهانت به ساحت مؤلف تلقی می‌شود. این نشان می‌دهد که این کتاب در حدی بوده است که به آن توجه شود.

**حمیدی:** من یک نکته دیگر را می‌خواهم عرض کنم و آن این که زحمت دیگری که آقای دکتر آژند کشیده‌اند این است که تصویرهای خیلی خوبی در این کتاب جمع کرده‌اند. مثلاً دربارهٔ محمدباقر خسروی مطلب زیادی شنیده بودم. ولی تا به حال عکسش را ندیده بودم یا مثلاً تصویرهایی که از یوسف صنعتی‌زاده کرمانی، مشفق کاظمی و... آورده‌اند. خیلی کار بجایی است و اگر کسی کاری در ادبیات می‌کند اگر با تصویر همراه باشد خیلی خوب است.

اما داستان «یوسف‌شاه» آخوندزاده را نمی‌دانم که باید این کار را بکنیم یا نه؟ نکته دیگری را هم بگویم و بحث را خاتمه بدهم. ببینید، مؤلف گاهی اوقات به یکسری ترکیبات خیلی اصرار دارند مثل «ادبیات عامه» و «فرهنگ عامه» و امثال اینها. من می‌خواهم بگویم اینطور هم که ایشان اشاره می‌کنند نیست، مثلاً دربارهٔ سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ نوشته‌اند که «... البته با نثری ساده و جاندار که منشأ در تعبیر و واژگان عامیانه ادبیات عامه دارد» ما همان مشکل را در اینجا داریم که ادبیات عامه یعنی چه؟ من در کنار این مطلب یادداشت کردم که آیا واقعاً واژگان عامیانه می‌تواند نثر جاندار ایجاد کند؟! ما وقتی می‌گوییم واژگان عامیانه و ادبیات عامه، یعنی ادبیات کوچه و بازار (این نکته را فعلاً داشته باشیم تا بعد دوباره به آن بپردازیم). اینجا یک قطعه‌ای خود ایشان از ابراهیم بیگ آورده‌اند. این عبارت از سیاحت‌نامه است که ایشان معتقدند بر اساس ادبیات عامیانه تألیف شده است: «مقتضای زمان ما ساده‌نویسی است. باید ادبای ایران که در قلم و اظهار افکار با هنر هستند بعد از این حبّ وطن را نظماً و نثراً با کلمات واضح و عبارات ساده به خاص و عام تقدیم نمایند و مؤسس و مهیج و مشوق ساده‌نویسی شوند».

من نمی‌دانم در این عبارت که ایشان شاهد آورده‌اند می‌توانید رگه‌های ادبیات عامه را جست‌وجو کنید؟ ساده‌نویسی غیر از ادبیات عامیانه است، ما ادبیات عامیانه را باید تعریف کنیم، ساده‌نویسی را هم باید تعریف کنیم. ایشان (مؤلف سیاحت‌نامه) توصیه به ساده‌نویسی کرده است اما در همین سه خطی که من خواندم شما یک کلمه عامیانه مشاهده نمی‌کنید. به هر حال خیلی متشکرم از صبر و حوصله‌ای که داشتید.

**حمیدی:** به هر صورت آقای دکتر آژند زحمت کشیده‌اند یک کتابی به این شکل که واقعاً لازم می‌نمود که در جامعهٔ ادبی ما نوشته شود، نوشته‌اند. توصیه‌های جناب آقای دکتر خاتمی واقعاً بجا بود، اما دربارهٔ داستان‌نویسی - همان‌طور که ایشان هم فرمودند - سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ زین‌العابدین مراغه‌ای به زبان ساده نوشته شده نه به زبان عامیانه و در مورد این نویسندگان بیشتر از این باید کار می‌شد، اما من توصیه‌ای دارم؛ اول این که جای چند عنوان در این کتاب خالی است و در بعضی صفحات باید عنوان‌هایی اضافه شوند مثلاً یک‌جا نوشته